

فردیت در نظام ساختاری

دکتر سعید خاقانی

عضو هیأت علمی گروه معماری دانشگاه شهروود

مقاله ۲

تعبیری عامیانه بر سر زبان‌هاست بدین قرار که «در غرب انسان‌های ساده درون نظام‌های پیچیده زندگی می‌کنند و در شرق، انسان‌های پیچیده درون نظام‌های ساده.» با اینکه کاربرد شرقی و غربی در اینجا کلیشه‌ای فرهنگی - جغرافیایی را به نمایش می‌گذارد و نمونه‌ای دیگر است از ساده‌سازی‌های تفسیری جهان، با این حال حقیقتی پشت این تعبیر نهفته است. این شکل از جامعه‌شناسی خودمانی، اگرچه نه چندان خودآگاه، سعی در ترسیم تفاوت نظام ساختاری با نظام‌هایی از نوع دیگر دارد که در اینجا تحت عنوان غربی و شرقی دسته‌بندی شده‌اند. این یک الگوی فکری شناخته شده است که دیگری را در یک تقابل دوتایی با خودی تعریف می‌کند. کافی است به سراغ متفکران پسااستعماری برویم تا درکی از ماهیت این انشقاق غربی - شرقی جهان پیدا کنیم.^۱ اما این شکل تفکر ثنوی در مورد دستگاه‌های اجتماعی جایی مهم در تفکر فلسفی دارد، بدین معنا که دو نظام اجتماعی را فارغ از نسبت جغرافیایی - فرهنگی، از نظر شکل و کاربرد تحلیل و مقایسه می‌کنند. به عنوان مثال، فوکو در نظم اشیاء (The Order of Things) با تفاوت‌گذاری دوران پیش از قرن شانزدهم و دوران کلاسیک،^۲ و دلوز در کتاب ایللیاتی‌شناسی و هزار سطح^۳ تفاوت ماشین جنگی ایللیاتی را با جامعه حکومتی - ساختاری نشان می‌دهد. هر کدام از این نظریه‌پردازی‌ها، نظامی متفاوت از نظر تاریخی، فرهنگی و یا حتی فرضی را در تضاد با شکل شناخته شده جامعه غرب که وجه بارز آن ساختارگرایی است، به نمایش می‌گذارد. باز هم از در مثال، دلوز ماشین جنگی جامعه ایللیاتی را فرد یا گروهی می‌داند که

۱. به عنوان مقدمه‌ای در دیدگاه‌های پسااستعماری رجوع کنید به:

Young, R.G.C. Postcolonialism, Avery Short Introduction (Oxford: Oxford University Press, 2003).

۲. رجوع کنید به: فوکو، م. نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی. ترجمه مجی امامی (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹).

3. Deleuze, G. and Guattari, F. Nomadology: The War Machine. Brian Massumi (trans) (USA: University of Minnesota Press, 1986).

----- A Thousand Plateau. Brian Massumi (trans) (London: Continuum, 2004).



تعبیری عامیانه بر سر زبان‌هاست بدین قرار که «در غرب انسان‌های ساده درون نظام‌های پیچیده زندگی می‌کنند و در شرق، انسان‌های پیچیده درون نظام‌های ساده.» با اینکه کاربرد شرقی و غربی در اینجا کلیشه‌ای فرهنگی - جغرافیایی را به نمایش می‌گذارد و نمونه‌ای دیگر است از ساده‌سازی‌های تفسیری جهان، با این حال حقیقتی پشت این تعبیر نهفته است.

در فضای شناور به جای فضای سر راست و کدبندی شده عمل می‌کند. ساختار حکومتی به دسته‌بندی، سلسله‌مراتب و حفاظت می‌اندیشد، در حالی که جامعه ایلیاتی به دنبال انعطاف و آزادی است. یکی در چارچوب فضا فکر می‌کند، یکی در زمان. درستی و غلطی این تقسیم‌بندی‌ها به کنار، این‌گونه تفاسیر سیستمی در جهت تبیین و پیش‌بینی الگوهای رفتاری در نظام‌های متفاوت کارایی بسیار زیادی دارد. مثلاً در نبردهای پارتیزانی و غیرمتمقان، الگوهای رفتاری ماشین جنگی دلوز دستگانه نظری مناسبی برای تبیین در برابر الگوهای جنگ در ارتش‌های منظم است.

این‌گونه مقایسه‌های تطبیقی درجه‌ای برای درک تفاوت‌های سیستمی است.^۱ در اینجا نیز الگوی موضوع بحث یعنی نظام غیرساختاری را، از طریق متضاد آن که همان نظام ساختارمند است، بررسی می‌کنیم. به شکلی ساده، نظام ساختاری را می‌توان بدین‌گونه تعریف کرد: تقسیم‌بندی کلیت به کارکردهای جزء و تعیین روابط مشخص کارکردی - هندسی بین آنها.^۲ این تعریف ساده دو میزده مهم برای نظام ساختاری تعریف می‌کند. یکی واحدهای جداگانه کارکردی و معنایی و دیگر روابط از پیش تعیین شده بین این واحدها یا به اصطلاح ساخت نحوی. برای مثال، یک اداره، فارغ از شکل پیاده شدن آن در واقعیت، نمونه یک نظام ساختاری است. یعنی تقسیم وظایف بین واحدهای مختلف با کارمندان و وظایف از پیش تعریف شده و روابط مشخص کارکردی بین آنها. در اینجا افراد پرکننده موقعیت‌هایی کارکردی هستند که از پیش تعریف شده‌اند و هویت ساختاری افراد نیز براساس این جایگاهها مشخص می‌شوند. در این جامعه، فرد نقش جزء یک نظام بزرگتر را به دوش می‌کشد و پزشک، مهندس و یا کارمند خود را متعلق به نظام پزشکی، مهندسی و اداری می‌داند و در صورت درک مفهوم درست نظام و پیاده شدن درست آن، فرد صرفاً از طریق بالا بردن خود در سلسله‌مراتب نظام و مهمتر از آن، اصلاح نظام در جهت اصلاح وضعیت فردی می‌تواند به پیشرفت دست یابد. این مهمترین بخش نظام ساختاری است که فرد خود را متعلق به یک دستگاه بزرگتری می‌داند که سعادتش منوط به بهبود وضعیت کلی نظام است. این یعنی در یک جهت قرار دادن خیر فردی و جمعی. در این شکل

ایده‌آل، فرد با داشتن تصویری از اهداف کلی، به ایفا و بهبود نقش جزئی خود می‌پردازد. صد البته این منوط به آن است که ساختار نظام انعطاف و رقابت لازم را جهت ارتقای افراد در خود نهادینه کرده باشد.

نظام‌هایی که فاقد این نوع نظم ساختاری هستند، در یک قضاوت منفی، بی‌نظم و به هم ریخته تعبیر می‌شوند. نمونه این نظام‌ها را در جاهای مختلف می‌توان مشاهده کرد، از گروه‌های رفاقتی و تبهکاری (Gangs)^۳ گرفته، تا کلوب‌ها، باشگاهها، لابی‌ها و هیأت‌ها. در اینجا نه تقسیم‌بندی کارکردی - هویتی افراد به شکل مشخص بدان‌گونه که در نظام‌های ساختارمند وجود دارد و نه روابط افراد در قالب‌های از پیش تعیین شده ریخته شده است. اما آیا این‌گونه نظام‌ها، اگر بتوان از این واژه هنوز در اینجا استفاده کرد، دارای الگوهای رفتاری و شکلی خاصی هستند که بتوان ماهیت آنها را تعریف کرد؟ به عبارت دیگر، آیا همچون دستگاه‌های ساختارمند که می‌توان نقش و روابط افراد را در قالب الگوهای از پیش تعیین شده مشخص کرد، الگویی را می‌توان برای رفتار در نظام‌های غیرساختاری، فارغ از نسبت‌های فرهنگی - جغرافیایی پیدا کرد؟ اگر جواب این پرسش آری باشد و الگویی موجود، باید از درجه رفتار فردی و نوع روابط بینابین در این نظام‌ها مشخص کرد.

مهمترین ویژگی این‌گونه نظام‌ها در این است که فرد بار نبودن تقسیم‌بندی کاری را به دوش می‌کشد. بدین معنا که به خاطر مشخص نبودن وظایف هر بخش و نبودن روابط مشخص کارکردی بین افراد، فرد به سمت چندکارکردی کشیده می‌شود. به طور مثال ساختمان‌سازی در شکل نظم و نسق یافته آن، یک نظام ساختاری است. از طراح گرفته تا پیمانکار و کارگر، هر کدام باید هم وظیفه تعریف شده و هم رابطه تعریف شده‌ای با دیگر افراد این نظام داشته باشند. حال در الگوی بتایی و قدیمی، یک یا چند نفر می‌توانند همه این وظایف را برعهده بگیرند. بدین سان فردی پیدا می‌شود که خود در طراحی نظر دارد، اجرا می‌کند و در تعمیرات نیز خودش دست به کار می‌شود. از این رو، فرد به اصطلاح همه فن حریف و پیچیده‌تر خواهد بود، اما ماحصل کار ساده خواهد بود و پیچیدگی تولیدات ساختارمند که نفرت بیشتر با تخصص‌های ویژه در آن نقش دارند را نخواهد داشت. این شکل از فردیت چندکارکردی و چند بعدی مسأله‌ای نسبی است. هرچه نظامی پیچیده‌تر شود، کارکرد فرد در نظام‌هایی بزرگتر، تخصصی‌تر

۱. برای آشنایی با مبحث مفصل نظریه سیستم‌ها رجوع کنید به: بوره‌یو، پ. و دیگران. نظریه سیستم‌ها (مجموعه مقالات). ترجمه مراد فرهادپور و دیگران (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۰).

۲. برای درک مفاهیم ساختارگرایی رجوع کنید به: سم، ا. ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی. ترجمه بابک محقق (تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۸).

۳. به‌عنوان یک پژوهش میدانی در باب گروه‌های مافیایی رجوع کنید به:

Kemp, R. Gangs. (London: Penguin Books, 2007).

مهمترین ویژگی این‌گونه نظام‌ها در این است که فرد، بار نبودن تقسیم‌بندی کاری را به دوش می‌کشد. بدین معنا که به خاطر مشخص نبودن وظایف هر بخش و نبودن روابط مشخص کارکردی بین افراد، فرد به سمت چندکارکردی کشیده می‌شود. به طور مثال ساختمان‌سازی در شکل نظم و نسق یافته آن، یک نظام ساختاری است. از طراح گرفته تا پیمانکار و کارگر، هر کدام باید هم وظیفه تعریف شده و هم رابطه تعریف شده‌ای با دیگر افراد این نظام داشته باشند. حال در الگوی بنّایی و قدیمی، یک یا چند نفر می‌توانند همه این وظایف را برعهده بگیرند.

نظام ریخته شده است، قدرت نفوذ فرد در نظام‌های غیرساختاری وابسته به شبکه غیررسمی از «شناس»هایی است که فرد با آنها در ارتباط است. این‌گونه از روابط را در بطن زندگی روزمره و روابط کاری در شغل‌های آزاد می‌توان دید. در نظام‌هایی که از اساس با این‌گونه روابط شکل پیدا کرده‌اند، به سختی معنای حقوق و نفع کلی درک می‌شود و حق متعلق به خانواده، گروه و عشیره است. در یک کلام، حق با کسی است که با ماست. مفاهیم خاصی از رقابت، دیگری و نفع جمعی در این نظام‌ها شکل می‌گیرد که اغلب در تضاد با شکل ساختاری این مفاهیم است. لابی از این‌گونه جمعیت‌های غیرساختاری است که حتی درون و موازی مؤسسات مدرن حضور دارند.^۱

درک این‌گونه نظام‌ها از زمان و مکان نیز شکل ویژه خود را دارا است. در نظام ساختاری زمان شکل خطی دارد، آینده ادامه وضعیت حال، البته با در نظر گرفتن تغییرات و انعطاف‌های لازم، و حال نیز پیامد منطقی گذشته است. از همین رو، گذشته برای رجوع و مطالعه بایگانی می‌شود و آینده از طریق برنامه‌ریزی دسترس پذیر می‌گردد. اما در نظام غیرساختاری، آینده پیش‌بینی ناپذیر است و هر لحظه باید آمادگی برای غیرمترقبه وجود داشته باشد. مثالی شاید این تصویر آینده را بهتر روشن کند. فردی برای گرفتن پروانه تجاری برای بخشی از ساختمان خود به شهرداری رجوع می‌کند و تصمیم می‌گیرد بیش از مساحت مورد نیازش درخواست و هزینه کند. توجهش هم این است که «آدم از فردایش خبر ندارد»، «شاید روزی به درد آدم بخورد تا آن روز هم آدم نمی‌داند که چه بازی‌هایی سر آدم در می‌آورند». این تفسیر خلاصه همه برخوردهای با آینده در جامعه‌ای ضعیف از نظر ساختاری است. فرد باید کارت‌های پیش‌بینی نشده در دست داشته باشد تا در برابر چرخش‌های نامشخص زمانه دست خالی نماند. به این نگاه اقتصادی توجه کنید: «انسان باید یک سوم سرمایه‌اش را زمین بخرد، یک سوم‌اش را طلا و بقیه را هم در کار به جریان بیندازد». این نگاه به آینده به عنوان ملغمه‌ای از ترس و شانس است. غیرمترقبه هم آمادگی می‌خواهد و هم محمل شانس است. اگر بازی‌ها را نماد جریان زندگی واقعی بدانیم، شطرنج نماد بازی در یک نظام ساختاری است و تخته نرد، نماینده بازی در شرایطی است که آینده در دست تقدیر می‌باشد و بازیگر خوب، کسی است که می‌تواند در چارچوب مقدر بازیکن بهتری باشد. جالب آن است که مهره‌ها در بازی شطرنج تقسیم‌بندی کارکردی دارند اما در تخته نرد همه از نظر ظاهری هم‌ارزند و

تعریف شده‌تر می‌گردد و فرد در دیگر امور زندگی به افراد متفاوت رجوع خواهد کرد. اما در نظام‌های ضعیف از نظر ساختاری، فرد باید قابلیت انجام کارهای پیش‌بینی نشده و انجام کارهای متفاوت را داشته باشد. نکته مهم این است که این‌گونه فردیت در برابر تقلیل‌های ساختاری فرد به یک نقش تخصصی و کارکردی مقاومت می‌کند و در ساختارهای مدرن رفتارهای سرکشانه و ناهماهنگ با نظم ساختاری بروز می‌دهد.

نظام‌های نه‌چندان ساختارمند، در شکل عالی خود یک همه‌فن حریف (Polymath) و در شکل ابتدایی‌تر و به اصطلاح عامیانه یک «آچار فرانسه» بازتولید می‌کند. آچار فرانسه به فردی گفته می‌شود که در یک نظام، شغلی شناور دارد و نظام، در مواقع بحرانی وظایف از پیش تعیین‌نشده خود را به او محول می‌کند. وقتی کسی می‌گوید «ما اینجا آچار فرانسه‌ایم»، بدین معناست که نظام به طور مداوم وظیفه‌ای جدید فارغ از مسأله تخصص به او محول می‌کند. ضعف ساختاری در نظام ناگزیر منجر به بازتولید یک چنین افرادی می‌شود، چرا که نمی‌توانسته تمام موقعیت‌های مورد مواجهه را از پیش تعریف و برای آن فردی را از پیش تعیین کند. هر ساختاری نیاز به تغییر و تحول دارد و نسبتی از احتمالات و پیش‌بینی ناپذیری را در روند کاری خود لحاظ می‌کند، اما نظام‌های غیرساختاری با یک حالت شناور تغییر مداوم طرف هستند و نیاز به افرادی دارند که بتوانند قابلیت رودررویی و حل این موقعیت‌ها را داشته باشند. یادو، در یک نظام، دقیقاً کسی است که برای انجام کارهای معمول اما نامشخص دستگاه به کار گرفته می‌شود.

در روابط کاری و اجتماعی نیز این نظام‌های غیرساختارمند از الگوی خاصی تبعیت می‌کنند. در اینجا فرد فارغ از روابط کارکردی تعیین شده خود به دنبال شبکه‌ای از روابط است تا مشکلات پیش‌بینی نشده و احتمالی او را در آینده حل کند. این شبکه «سرمایه اجتماعی» فرد را می‌سازد. وقتی گفته می‌شود که فلانی همه جا شناس دارد، بدین معناست که نقیبه فراساختاری و گونه‌ای لابی در یکجا برای حل مشکلاتش دارد. «مردمداری» بدین شکل و «هوای کسی را داشتن» چرا که ممکن است یک روز به درد آدم بخورد، نیاز به داشتن رابطه را مشخص می‌کند. به همین خاطر است که فرد در یک چنین جامعه به دنبال جمعیت و شکل دادن گروه‌های رفاقتی و کارکردی است تا «قدرت برش» خود را به اصطلاح زیاد کند. جمعیت نشان قدرت است. اگر در نظام ساختاری حوزه نفوذ فرد در یک قالب از پیش تعیین شده و وابسته به سلسله‌مراتب

۱. پژوهش‌های فراوانی در باب لابی‌ها و به ویژه لابی‌های مشهور در حوزه سیاست انجام گرفته است.

خطی نبوده است. به طور مثال مقرراتی کردن زمان کار کارگران، اینکه رأس ساعتی در محل کار حاضر شوند و زمان مشخصی با سوت کارخانه استراحت کنند، نیاز به جافتادن و آموزش داشت.^۲ همین روند در شکل‌گیری رفتار ادارات و مؤسسات مدرن وجود داشته است. هر چند جای نقد الگوهای ساختاری اجتماعی و پیامدهای آن سر جای خود باقی است، به عنوان نمونه یک بعدی شدن افراد در قالب کارکرد خود، نظارت دیوان سالارانه بر افراد، تضعیف فردیت و آزادی فردی، با این حال جامعه‌ای که به صورت گریزنان‌پذیری به سمت نظام‌سازی ساختاری حرکت می‌کند باید این الگوی فردی و ساختاری را در جامعه نهادینه کند.

نگاه ساختاری نیاز به آموزش دارد، اینکه فرد بتواند خود را به صورت مهره‌ای در دستگاهی بزرگتر ببیند و بتواند خود را با این الگو وفق بدهد. باز هم عبارت جامعه‌شناختی اما عامیانه‌ای که می‌گوید ما ایرانی‌ها کار گروهی بلد نیستیم، نشان از نبود این وفق دادن و ساخت فردیت ساختاری است. این تفسیر خود دلیلی بر آن است که ما فردیت بیرون از نظام ساختاری را پرورش نداده‌ایم و بر روی پایه‌های آموزشی و فرهنگی کار در گروه‌های نظام‌مند کار نشده است. جامعه نیز در ضعف ساختارها و میانبرهای لابی‌گونه‌اش، که نقش کارکردی و جایگاهی ساختارهای مدرن را ضعیف می‌کند، باعث بازتولید این مفهوم از فردیت و جمعیت در جامعه می‌شود. فردیت بیرون از نظام ساختاری، فردیت نظام‌مند مدرن را مغایر آزادی و فردیت تعریف‌شده خود می‌داند و از همین رو در برابر این الگوپذیری مقاومت می‌کند. پدیده‌ای که ما در شکل رانندگی، نظم کار کارمندی و دیگر مؤسسات می‌بینیم از یک سو ضعف ساختاری است که اراده فرد را در نظم‌پذیری تضعیف می‌کند و از سوی دیگر، فردیتی است که با الگوهای متفاوتی از آزادی و رقابت شکل گرفته است. چند مسأله مهم جلوی شکل دادن فردیت ساختاری را می‌گیرد. هرج و مرج در ساختارهای اجتماعی فرد را به یک رند چندبعدی برای احراز حقوق خود تبدیل می‌کند که نتیجه بلافصل آن مقاومت در برابر تقلیل به فردیت درون یک ساختار است. دومین سد بزرگ در برابر درک و درونی کردن فردیت ساختاری، دستگاهها و مدیریت دولتی است که به خاطر دیوان‌سالاری منجمد خود فرد را در درک توجیه وقف انرژی خود به یک کلیت دچار مشکل می‌کند و در واقع انتفاع را در عمل فراتر از این نقش ساختاری معنا می‌کند. و در آخر، نبودن مبنای آموزشی برای درک کلیت و مفهوم تقسیم کار، که در برابر خواهش‌های فردی گریزناپذیرترند، افراد را در قالب انتفاع قلیل اما ملموس فردی نگاه می‌دارد و درک سود جمعی با کارکرد در یک ساختار بزرگ را از او دریغ می‌کند. رفع همه این موانع نیز منوط به آن است که ما از ذهنیت اجتماع‌خاندگی، رفاقتی و هیأتی بیرون بیاوریم و مفهوم کلیت، نظام و فردیت ساختاری که قادر به تشکیل نظام‌های انتزاعی و پیچیده‌تر است را درک کنیم.

موقعیت و رابطه آن با دیگر مهره‌هاست که ارزش آن را مشخص می‌کند.^۱ از نظر مکانی هم ویژگی برجسته نظام‌های غیرساختاری این است که فاقد مکان مشخص و فاقد سلسله‌مراتب ساختاری‌اند. البته نباید با این کمبودها این جوامع را پرآشوب دانست. اگر هم، شکل نمایش دهنده الگوهای ساختاری است، حلقه، نمایش دهنده جمعیت در نظام‌های غیرساختاری است، یعنی گروه در ظاهر هم‌ارز که براساس امر مشترکی دور هم جمع شده‌اند. جامعه هیأتی نتیجه این جامعه غیرساختاری است. این جامعه هیأتی لایه‌های قدرت و سلسله‌مراتب خود را دارد. ریش سفید و بزرگ کسی است که براساس شاخص‌هایی مثل احترام و نفوذ مشخص می‌گردد. حلقه‌ها هر چه به مرکز نزدیکتر باشند قدرت بالاتری دارند. در اینجا قرب معنای قدرت می‌دهد و نفوذ در لایه‌های قدرت مجموعه‌ای از ترفندها را می‌طلبد. پس این نظام هم سلسله‌مراتب خاص خود را دارد که براساس رابطه و شاخص‌های عرفی دیگری مشخص می‌گردد. در جامعه هیأتی، فرد پس از کسب اعتماد جمع، از این شغل به آن شغل تغییر داده می‌شود چرا که در اینجا، بیش از تخصص و هویت کارکردی فرد، اعتماد یعنی رابطه بین فردی سرمایه است.

آنچه از این قصه برمی‌آید این است که این دو گونه نظام در همه جوامع حضور دارند. از یک سو مؤسسات و نظام‌هایی هستند که محصول زندگی مدرن‌اند و افراد در آنها نقشی جزء در یک ساختار از پیش تعریف شده پیدا می‌کند و از سوی دیگر نظام‌هایی است که فرد نقشی چندبعدی در ارتباط با گروه‌های مختلف پیدا می‌کند. آیا می‌توان این را دو سر یک خط قرار داد، بدین معنا که این دو در تضاد با هم هستند؟ آیا می‌توان اینها را در یک سیر تکاملی قرار داد، بدین معنا که جوامع هر چه آبادتر و توسعه یافته‌تر، ساختارمندتر و در نتیجه الگوی‌های غیرساختاری در آن کم‌رنگ‌تر می‌گردند؟ هر دوی این بیانی‌ها هم درست است و هم غلط. در اینکه این دو نظام، الگوهای رفتاری متضاد را نمایش می‌دهند شکی نیست، اما این دو الگو موازی هم در جامعه زندگی می‌کنند. کارمند در اداره‌ای و وظیفه‌ای ساختاری دارد اما بین دوستان و در بطن زندگی روزمره‌اش نقشی متفاوت به عهده می‌گیرد. از آن سو، جوامع توسعه یافته دستگاه‌های ساختاری بزرگتر و در نتیجه نقش‌های ساختاری بیشتر و تخصصی‌تر آفریده‌اند، اما درون خود نیز الگوهای متفاوتی از نظام‌های هیأتی، باشگاهی و دوستانه و خانوادگی را در بردارند. نمی‌توان یکی را به نفع دیگری حذف کرد، اما باید دانست هر نظامی بر کدام مینا و الگوی فردی و جمعی بنا شده است. هر چند دیدگاه‌های مدیریتی و جهان‌بینی پست مدرن، سعی در لحاظ انعطاف بیشتر و گرایش‌های فردی در الگوهای ساختاری مدرن دارند، با این حال نباید این گرایش‌ها را موازی گرایش‌های ضدساختاری الگوهای پیشامدرن دانست.

تضاد بین این دو شکل از فردیت را می‌توان در اوان شکل‌گیری جامعه مدرن صنعتی نیز رصد کرد. تغییر پیشه‌وران و صنعتگران دستی به کارگران کارخانه‌ها، که باید از الگوی کار جزئی و ساختار زمانی خاصی تبعیت کنند، یک تغییر ساده

۱. برای یک مقایسه تطبیقی بین این دو بازی رجوع کنید به:

Khaghani, S. *Islamic Architecture in Iran: Post-structural Theory and the History of Iranian Mosques* (London: I.B. Tauris, 2012), pp. 75-83.

۲. برای آشنایی با تغییر مفهوم بدن و زمان برای طبقه کارگر مدرن رجوع کنید به:

Charlesworth, S.J.A. *Phenomenology of Working Class Experience* (Cambridge: Cambridge University Press, 2003).